

مادح اہل عصمت (ع)

ذکر عیسیٰ

ذکر هویت و قصیدہ تائیہ او بضمیمہ نظم
فارسی آن

م - سید ابوالفضل ابن الرضا (علامہ برقی)

چاپ اتحاد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم^{*} اجمعین : بدانکه دعبل بن علی ابو علی الخزاعی از شعراء معروف و مادیح آل محمد (ص) و دارای علم و فضل و فصاحت و بلاغت و ازادبا و متکلمین بوده و او را تألیفاتی است از آن جمله کتاب طبقات الشعراء و کتاب الواحده فی مثالب العرب و مناقبها و دیوان مشتمل بر قصائد و مراتی بسیار که از آن قصائد است قصیده معروفه بتائیه که ما آنرا در این مختصر با ترجمه مضامین آن بنظم فارسی ذکر میکنیم ، علمای مادیح را از معتمدین و عظیم الشان شمرده اند و احوال او در کتاب ۱۲ بحار چاپ قدیم و ۴۹ چاپ جدید و در کتب رجال خصوصاً تراجم الرجال حقیر بتفصیل و اجمال ذکر شده هر که خواهد مراجعه کند .

نسب دعبل خزاعی و شخصیت او

دعبل از طائفه خزاعه است که یکی از طوائف بزرگ حجاز و در اطراف مکه ساکن بوده اند و همواره در صدر اسلام هم پیمان رسول خدا (ص) و از یاران پیغمبر و مجاهدین در اسلام بوده و بعد از رسول خدا با اهل بیت او پیوسته و از دوستان و پیروان امیر المؤمنین محسوب شده اند از جمله بزرگان خزاعه که جد دعبل است و نسب دعبل با و میرسد ، بدیل بن ورقاء خزاعی است که در سن نود و هفت سالگی در فتح مکه ملازم رسول خدا بود و او را فرزندان او بوده یکی نافع بن بدیل که از اصحاب پیغمبر و در بئر معونه شهید گردیده است و او جد ابوالفخوخ رازی معروف صاحب تفسیر کبیر مشهور است و دیگر عبدالله بن بدیل که بسیار شجاع و مانند مالک اشتر در رکاب امیر المؤمنین (ع) در جنگها حاضر بوده و حضرت را یاری

کرده و در صفین کار را بر معاویه تنگ نمود و معاویه را از مرکز
 خودش عقب راند بهر حال او در جنگ صفین شهید شد و از جمله
 بزرگان خزاعه سلیمان بن صرد است که از اصحاب امیر المؤمنین
 و امام حسن و امام حسین (ع) بوده و او جلیل القدر و رئیس نوایین
 است که بعد از قتل امام حسین برای خونخواهی قیام کرد و جان
 بکف گرفت و شهید گردید و اما خود دعبل از دلباختگان آل
 محمد (ص) و بسیار جلیل القدر است ، امرا و خلفاء بنی عباس از
 او اواهمه داشتند و بواسطه شمشیر زبان و اشعار قرآنی او را ملاحظه
 میکردند و دعبل نیز از آنان تقیه میکرد و با این حال به نیروی بیان
 از ستمگری و خود سری ایشان مذمت میکرد و این مرد جلیل
 حضرت موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد (ع) را درك کرده
 در کافی روایت کرده که دعبل وارد شد بامام رضا (ع) امام چیزی باو
 عطا نمود او حمد خدا را فراموش کرد امام فرمود چرا حمد خدا
 نکردی ، پس از مدتی او وارد شد بامام جواد امام چیزی باو
 عطا نمود . او گفت الحمد لله ، امام فرمود مؤدب شده ای ، شیخ
 طوسی از یحیی بن اکثم که از درباریان مأمونست نقل کرده که
 مأمون بعد از فوت امام رضا (ع) دعبل را طلبید و او را امان
 داد و من بودم که دعبل وارد شد و چون نزد مأمون رسید مأمون
 گفت قصیده راثیه خود را برای من بخوان ، دعبل انکار کرد
 که من چنین قصیده ندارم (چون در آن قصیده از بنی عباس خصوصاً
 از هارون نیز مذمت کرده بود) مأمون او را امان داد بر خواندن
 آن ، دعبل اشعار زیادی از آن قصیده را خواند تا رسید باشعار ذیل :
 يا امة السوء ما جازيت احمد في حسن البلاء على التزيل في السور
 لم يبق حي من الاحياء نلناه من ذي يمان ولا بكر ولا مضر
 الا وهم شركاء في دماهم كما تشارك ايسار علي جزر
 قتلا واسرا و تخويفا و منهبة فعل الفزاة باهل الروم والخزر
 اري امية معذورين ان قتلوا ولا اري لبني العباس من عذر

اربع بطوس علی قبر الزکی بها ان كنت تربع من دین علی وطر
 ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا علی الزکی بقرب الرجس من ضرر
 هیئات کل امرء رهن بما کسبت له یداه فخذ ما شئت او فذر
 پس مأمون عمامه خود را بر زمین زد و گفت ایدعبل راست
 گفتی والله

ثواب مرثیه خوانی و گریه بروایت دعبل

در بحار دهم ص ۲۵۷ روایت کرده از دعبل که گفت وارد شدم بر
 آقا و مولای خود علی بن موسی الرضا (ع) مانند چنین ایامی (که
 ابام مصیبت بوده) پس دیدم امام بحالت حزن و اندوه نشسته ،
 اصحاب او اطراف او میباشند چون مرا دید فرمود مرحبا بر تو
 ای دعبل مرحبا بناصر ناییده و لسانه سپس جابراهم باز کرد و مرا
 در جنب خود نشانید و فرمود مبل دارم شعری برای ما بگوئی زیرا
 که این ایام ایام حزن ما اهل بیت و ایام خوشی دشمنان ما است
 ایدعبل کسیکه گریه کند و بگریاند بر مصائب ما و لویکنفر را اجر
 او بر خدا خواهد بود ای دعبل کسیکه ترشود چشم او بر مصائب ما
 و گریه کند بر آنچه از دشمنان بما رسیده خدا او را محشور سازد
 با ما در زمزه ما ، ای دعبل کسیکه گریه کند بر آنچه رسد بجد
 من حسین (ع) خدا گناهان او را بیامرزد البته ، سپس امام برخواست
 و پرده ای بین ما و حرم خویش زد و اهل بیت خود را پشت پرده
 نشانید تا گریه کنند بر مصائب جدشان حسین (ع) سپس رو کرد
 بمن و فرمود مرثیه بگو حسین را که تو ناصر و مداح مائی مادامیکه
 زنده ای پس کوتاهی مکن از یاری ما آنچه میتوانی دعبل گوید پس
 گریان شدم و اشکم جاری شد و قصیده تائیه را انشاء کردم و در
 روایت دیگر دعبل گفت قصیده تائیه را که ساخته بودم بر خود
 حتم کردم برای کسی بخوانم قبل از امام پس رفتم در خراسان نزد
 امام پس خواندم تا رسیدم به دواید بهم من فیئهم صفرات امام گریان
 شد و فرمود راست گفتی ای خزاعی و چون رسیدم به
 اکفاً عن الاوتار منقبضات امام دو کف دست خود را بهم زد و زیر و

رو میکرد و میفرمود آری والله منقبضات پس چون رسیدم به لقد خفت فی الدنيا وایام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاتی، امام فرمود خدا تو را ایمن گرداند روز قزع اکبر و چون رسیدم به «خروج امام لامحالة خارج»، امام علیه السلام گریه شدیدی نمود پس از آن سر برداشت و فرمود ای خزاعی روح القدس بزبان تو گویا شده باین دو شعر آیا میدانی این امام کبست این نوه چهارم من است که پر میکند زمین را از عدل همانطوریکه پر شده از جور . .

مرحوم ممقانی نقل کرده که چون دعبل امام قائم عجل الله تعالی فرجه را در شعر خود ذکر نمود، امام رضا (ع) دست خود را بر سر گذاشت و بحالت تواضع برخواست و دعا کرد برای فرج او، مؤلف گوید بعضی از علماء گفته اند که ما مدرکی ندیده ایم برای آنکه نام امام قائم برده میشود باید برخواست چنانچه میان شعبه مرسوم است، ممکن است مدرک قیام شعبیان همین قیام امام هشتم باشد، بهر حال دعبل گفت چون رسیدم به «وقبر یبغداد نفس زکیه» امام رضا فرمود آیا ملحق نکنم باینجا دو بیت که بآن دو بیت قصیده تو بدون نقص باشد عرض کردم بلی باین رسول الله . فرمود «وقبر بطوس یا لها من مصیبه تا آخر دو بیت ، دعبل گفت عرض کردم این قبر طوس قبر کیست امام فرمود قبر من است و شب و روزهایی نمیکذرد تا آنکه طوس محل رفت و آمد شعبیان و زوارم شود آگاه باش هر که مرا زیارت کند در غربت من بطوس با من خواهد بود روز قیامت در درجه من در حالیکه گناهانش آمرزیده باشد (البته شرط رسیدن باین ثوابها و فوائد تقوی است چنانچه خدا فرموده انما یتقبل الله من المتقین) پس از آن امام برخواست و فرمود اینجا بمان و خود داخل خانه شد پس چون ساعتی گذشت خادمی بیرون آمد با صد اشرفی رضوی (کشی نقل کرده با ششصد اشرفی) و گفت مولای تو میگوید این را در نفعه و مصارف خود صرف کن، دعبل گفت عرض کردم من برای این نیامدم و این قصیده را نخواندم و طمعی نداشتم و آنرا رد کرد و جامه ای از جامه های حضرت را برای تبرک و شرافت

درخواست کرد، پس امام جیه خزی با آن اشرفیها برای اوفرستاد و بخادم فرمود باو بگو این یدره را بگیر که محتاج خواهی شد و برمگردان پس دعبل آنرا گرفت و بیرون آمد و برای قصیده تأثیه که نزد امام خوانده حکایاتی است قیلا ما آنرا مطابق آنچه از ابوالصلت رسیده ذکر میکنیم عربی آنرا در صفحه‌ای و ترجمه آنرا بنظم در صفحه مقابل آن تا فارسی زبانان بهره ببرند و باید دانست که چون در قصیده دعبل کذب و غلو و اغراق نبود و باضافه از الفاظ و اصطلاحات رکبک می‌میخانه و بت و بتخانه و امثال آن خالی بود مورد توجه امام و عنایت آن جناب گردید پس باید مداحان و گویندگان از دعبل یاد گیرند و اشعار او را سرمشق خود قرار دهند و مانند اشعار عرفا و صوفیه که مملو از کفر و غلو و الفاظ می‌و مطربست نخوانند و اگر کسی بخواهد شعر خود را موافق شرع بسنجد باید یکدوره عقائد جزئی و کلی انبیا را فرا گیرد و اقلاً کتاب شعر و موسیقی ما را که در بیان مفاسد اشعار عرفا و شعرا نوشته‌ایم بخواند تا شعر زیبا را از نازیبا تمیز دهد و بداند هر شاعری مانند دعبل ممدوح نیست و اکثر اشعار شعر او مداحان مخالف عقل و شرع است، بهتر آنست که کتاب عقل و دین را مطالعه کند و عقائد حقه را از روی دلیل بداند تا عقاید حقه و باطله را تمیز دهد، مخفی نماید ما در این نظم فارسی مضامین اشعار دعبل را آوردیم نه ترجمه تحت اللفظی آنرا، امید است نزد حقیقت‌آفرینان مورد قبول و مزید اجر گردد، زمانیکه بنی عباس سادات علوی را در فسخ شهید کردند خانه‌های ایشان را چه در مکه و چه در مدینه خراب کردند دعبل حج رفته و احساسات او از دیدن خرابه‌ها تحریک شده و قصیده تأثیه را انشا کرده .

متن عربی قصیده دعبل

تجاوبن بالا رنان و الزفرات	نوائع عجم اللفظ والنطقات
یخبون بالانفاس عن سر انفس	اساری هوی ماض و آخرات
فاسعدن او اسغن حتی تقوضت	صفوف الدجی بالفجر منهزمات

علی العرصات الخالیات من المہا
 فعہدی بہا خضر المعاهد مألفاً
 لیالی یعدبن الوصال علی الفلی^۱
 و اذہن یلحظن العبون سوافرا
 و اذکل یوم لی بلحظی نشوۃ
 فکم حشرات ہاجہا بمحسر^۲
 الم تر للایام ما جرجور ہا
 و من دول المستہزئین و من غدا
 فکیف و من انی بطالب زلفۃ
 سوی حب ابناء النبی ورہطہ
 و ہند و ما ادت سمیۃ و ابنہا
 ہم نقضوا عہد الکتاب و فرضہ
 ولم تک الامحنة کشفتم
 تراث بلاقربی و ملک بلاہدی
 سلام شج صب علی العرصات^۱
 من العطرات البیض والخفرات
 و یعدی تدانینا علی الغربات^۲
 و یسترن بالایدی علی الوجنات
 یبیت بہا قلبی علی نشوات^۳
 وقوفی یوم الجمع من عرفات
 علی الناس من نقض و طول شتات
 بہم طالباً للنور فی الظلمات
 الی اللہ بعد الصوم والصلوات
 و بغض بنی الزرقاء و العبلات
 اولوا الکفر فی الاسلام والنفجرات
 و محکمہ بالزور والشبہات
 بدعوی ضلال من عن و ہنات^۴
 و حکم بلا شوری بغیر ہدایۃ

مضمون شعر دعبل بفارسی

چو نالد بلبلی در باغ و گلزار
 چو نالد آن بگوید این جواہش
 اگر بلبل بشاخی نوحہ سر کرد
 چو او شودید باشندش ہم آواز
 ہمی پرندگان یارند با ہم
 در آن بستان کہ آنجا غیر نبود
 بود بستانشان بس سبز و خرم
 سخن شبہا ز وصل و ہجر گویند
 بنا لندی ہمہ مرغان باشجار
 کہ بین دوستان را داست و اسرار
 نوا آرند مرغان چمن زار
 ہمہ ہمہ دردی خود کردہ اظہار
 بلانہ چون روند اندر شب تار
 بہم دل بسپرندی تا با سحار
 ز گلہای معطر ہم ز اشجار
 بود وعدہ کہ نزدیکست دیدار

- ۱- شج یعنی حزین و صب یعنی مشتاق ، مہا یعنی بقرو حشی
- ۲- قلبی یعنی بغض و ہجران ۳- غربات جمع غربہ بمعنی دوری
- ۴- نشوۃ یعنی بیهوشی ۵- محسر نام مکانی است بین عرفات و منی
- ۶- ہنات : قبائح از کفر و حقد

بود هر بلبل را چشم دل باز
 بهر روزیکه بردندی زمن دل
 چو دیدم بلبلان همدرد بودند
 چو حسرتها هجوم آورد در دل
 بمرفات و منی و هم محسر
 ولی از انس و الفت بود خالی
 بخود گفتم تو دعبل همچو بلبل
 بگو بین روزها باما چهها کرد
 چه دیدی تو بجز جور و جنایت
 بدین آمد بسی طعن و تمسخر
 هم از آنانکه بودندی طمع کار
 چگونه از کجا جوئی سعادت
 بجز از دوستی آل عصمت
 ز ابناء سمسبه و ز امیه
 همه بودند از کفار و فجار
 همه عهد خدائی را شکستند
 همه حکم خدا را نقض کردند
 نفاق خویش را ظاهر نمودند
 مقام و ملک وارث مصطفی را

رزا یا ارتنا خضرة الافق حمرة
 وما سهلت تلك المذاهب فيهم
 وما قيل اصحاب السقيفة جهرة
 ولو قلدوا الموصى اليه امورها
 اخي خاتم الرسل المصطفى من القذى
 فان جحد واكان الغدير شهيداً

وردت اجاجا طعم کل فرات
 علی الناس الایمة الفلنات^۱
 بدعوی قرات فی الضلال نقات^۲
 لزمت بمأمون علی العثرات
 ومفترس الابطال فی الغمرات
 و بدر واحد شامخ الهضبات

۱- فلنات جمع فلنة یعنی بیعت دفعی بدون تأمل چنانچه عمر
 گفت بیعة ابی بکر فلنة ۲- نقات ازفتا یعنی ارتفع

وآی من القرآن تتلى بفضلہ
وعز خلال ادر کته بسبقها
مناقب لم تدرك بخیر ولم تنل
نجی لجیریل الامین و انتم
بکیت لرسم الدار من عرفات
وبان عری صبری وهاجت صبابتی
مدارس آیات خلعت من تلاوة
لال رسول الله بالخيف من منی
ديار لعبدالله بالخيف من منی
ديار لعبدالله و الفضل صنوه
وسبطی رسول الله وابنی وصيه
منازل وحی الله ينزل بينها
منازل قوم یهندي بهدام
منازل كانت للصلوة وللتقی
منازل لاتسیم یحلل بریها

وايثاره بالقوت فی اللزبات^۱
مناقب كانت فيه مؤتفات^۲
بشیثی سوی حدالقنا الذربات
عکوف علی العزی معاً و منات
واذريت دمع العين بالعبرات
رسوم ديار قد عفت و عرات
و منزل وحی مقفر العرصات
وبالبيت والتعريف والجمرات
وللسيد الداعی الى الصلوات
نجی رسول الله فی الخلوات
و وارث علم الله والحسنات
علی احمد المذکور فی الصلوات
فیؤمن منهم زلة العثرات
وللصوم و النطهير والحسنات
ولا ابن صهاك فاتك الحرمان

بدون مشورت گشتند حاکم
شدا زابن زور گوئی آسمان سرخ
نکردی سهل و باز این راه بدرا
ز قیل و قال اصحاب سقیفه
بان موصی الیه اربود تفویض
وصی مصطفی بد پاک از عیب
گواه او غدیر و بدر واحزاب
بفضل او بدی آیات تنزیل
بهر نیکی پیردی گوی سبقت
باوصاف شریفش دست رس نی
بدی در گوش او از وحی حق راز

شدندی مدعی بر ملک ابرار
شدا ز آن تلخ آب عذب انهار
مگر آن بیعت دفعی طرار
همه این ادعاها شد پدیدار
ز لغزشها بدی محفوظ هر کار
بدی در جنگها غواص و کرار
دگر کوه احد ای اهل انکار
که کرده قوت خود بر غیر ایشار
نیاید منقبتهایش بسگفتار
نه چون مال است تا باشی خریدار
شما بودید عاکف بر بت خوار

۱- لزبه: شدت و قحط ۲- مؤتلف یعنی تازه

ز آثار دیار حق شناسان
 ربوده صبر و آورده بجوشم
 گلستان نبوت گشته خالی
 نخواند کس در آن آیات تنزیل
 چرا خالی شد این مکتب ز تعلیم
 بدی در این مدارس درس آیات
 چه شد این خانه های اهل تقوی
 چه شد بیت منی عرفات و مکه
 کجا رفتند مردان هدایت
 دیار حیدر و سیاح و جمفر
 دیار وارث علم پیغمبر
 چه منزلها که در آن بود دانش
 امین وحی مباد در آنها
 بدی جای عبادت این منازل
 نه تبیی را محلی بود آنجا
 بدی آنجا دیار آل طاهرا

دیار عفاها جور کل منابذا
 قفا نسل الدار التي خف اهلها
 و این الاولی شملت بهم غربة النوی
 هم اهل میراث النبی اذا اعتزوا
 اذا اسم تناج الله فی صلواتنا
 مطاعهم للاعسار فی کل مشهد
 وما الناس الا غاصب و مکذب
 اذا ذکر و اقلی بیدر و خیبر
 فکیف یحبون النبی و رهطه

ولم تغف للابام و السنوات
 متی عهدا بالصوم و الصلوات
 افانین فی الاقطار مفترقات
 وهم خیر سادات و خبر حماة^۲
 باسمائهم لم یقبل الصلوات
 لقد شرفوا بالنفض و البرکات
 و مضطهدن ذواخنة و ترات
 و یوم حنین اسبلو العبرات
 وهم ترکوا احشاعهم و غرات^۳

۱- عفی یعنی محو کرد ۲- اعتزوا یعنی انقبوا

۳- وغرة، عداوة و کینه

لقد لا ينوه في المقال واضمروا
فان لم يكن الا بقربى محمد
سقى الله قبراً بالمدينة غيثه
نبي الهدى صلى عليه ملكه
وصلى عليه الله ماذر شارق^١
افاطم لو خلت الحسين مجدلا
اذ اللطمت الخد فاطم عنده
افاطم قومي يا بنه الخير واندي
قبور بكوفان واخرى بطيبة
واخرى بارض الجوزجان محلها
وقبر بينداد لنفس زكية
وقبر بطوس يا لها من مصيبة

قلوبا على الاحقاد منظويات
فهاشم اولى من هن وهنات
فقد حل فيه الامن والبركات
وبلغ عنا روحه التحففات
ولاحت نجوم الليل مبتدرات
وقدمات عطشاننا بشرط فرات
واجريت دمع العين في الوجفات
نجوم سموات بارض فسات
واخرى بفتح نالها صلواتي^٢
وقبر بيا خمري لدى الغربات
تضمنها الرحمن في الغرفات
الحت على الاحشاء بالزفرات

نكرده مندرس آنرا مه و سال
همه رفتند بيرون زين منازل
همه از اين منازل دل بریدند
بيا پرسيم ما از اين منازل
چرا اهلش همه دوری گزیدند
مگر وراث پیغمبر نبودند
مناجات و دعا تا نام ایشان
همه ز احسان ایشان ریزه خوانند
بشر غاصب شد و تکذیب حق کرد
که حیدر کشته چون از ما کسانرا
چو یاد کشته های خویش کردند
شدندی دشمن پیغمبر و آل
بگفتن با پیغمبر نرم بودند

ستم بنموده و بران جای احرار
از آن غصبی که شد در اولین بار
مگر دیدند بسر در شعله نادر
ز کی خالی شده از صوت و اذکار
پراکنده چرا اطراف و اقطار
مگر منسوب آن سرور نبودند
نباشد، کی شود مقبول دادار
بفضل و یمنشان گشتند بیدار
ز حقد و بغض پر بودند کفار
بباید کرد با او کینه اظهار
بیاد بدر، گشنندی عزا دار
نگه میداشتندی در دل آن ثار
بیاطن کینه و نرمی بگفتار

۱- ذر: طلع ۲- فتح محلی است یکفرسخی مکه که حسین بن علی
باعده از اسادات در آنجا شهید شدند

خلافرا بود خویشی نگهدار
و گرنه هاشمی را بد سزاوار
نه هرزشتی نه هر رند ریاکار
خدایا ابر رحمت را بگو بار
رسان از ما بروحش تحفه بسیار
که خورتا بان وانجم هست سیار
میان خاک و خون غلطان و بی بار
همی جاری شدی اشکت بر خسار
نجوم آسمانت بین نگو نثار
قبور مسلم و هائی دگر بار
از آنجمله بطیبه باشدی چار
بیاخمری ببین قبری در انتظار
ببین از نسل خود مقتول بسیار
درود حق برایشان باد مدار
که رحمن جان او را شد نگهدار
زند زهر جفا اندر دلش نار

بظاهر دمزد از قرب پیمبر
بیاطن لیک مقصود دگر بود
نه تبم و نی عدی نی هر بعیدی
بر آن قبری که امن و خیر شد دقن
نبی هادیت آنجاست مدفون
درود و رحمت بر اوست مادام
اگر زهراتو میدیدی حسین
زدی سیلی بروی خوش آنجا
نوی زهرا بیاوند به سرکن
قبوری بین بکوفه سجن منصور
قبور دیگری باشد بیشر
قبور دیگری در جوز جان بین
نوی زهرا بهر شهرو بیا بان
قبور پرا ببین در ارض فخرند
دگر بغداد قبر پاک جانی است
دگر در طوس قبری با مصائب

یفرج عنا النعم و الکربات
وصلی علیه افضل الصلوات
مبالفها منی بکنه صفات
معرفهم منها بشط فرات
توفیت فیهم قبل حین وفاتی
سقتنی بکاس الثکل والفسطات
مصارعهم بالجزع و النخلات
و یبعثهم من افجر الفجرات
و هم ترکوا الابناء رهن شتات
فبیعتهم جائت عن الغدرات

الی الحشر حتی یبعث الله قائماً
علی بن موسی ارشد الله امره
فاما الممضات التي لست بالفاء
قبور بیطن النهر من جنب کربلا
توفوا عطاشا بالفجرات فلبتني
الی الله اشکولوعة عند ذکرهم
اخاف بان از دارهم فتشوقنی
ستسأل تیم عنهم و عديها
هم منعوا الا باء عن اخذ حقهم
و هم عدلوا عن وصی محمد (ص)

۱- ممض: وجع المصيبة ۲- لوعه: سوزش دل

ولیهم صنو النبی محمد (ص)
 ملامک فی آل النبی فانهم
 تخیرتهم رشداً لنفسی انهم
 نبذت الیهم بالمودة صادقاً
 فیارب زدنی فی هوای بصیرة
 سابکبهم ما حج لله راکب
 وانی لمولاهم وقال عدوهم
 بنفسی انتم من کهول وفتیة
 وللخیل اما قیدالموت خطوها
 احب قصی الرحم من اجل حبکم
 و اکتم حبیکم مخافة کاشح^۲
 فیاعین بکبهم وجودی بعبرة

ابوالحسن الفراج للغمرات
 احيای ما داموا و اهل ثقات
 علی کمل حال خیرة الخیرات
 وسلمت نفسی طائعا لولاتی
 وزد حبهم یارب فی حسناتی
 وماناح قمری علی الشجراتی
 وانی لمحزون بطول حیاتی^۱
 لک عتاة او لحمل دباتی
 فاطلقتهم منهن بالذربات
 و اهجر فیکم زوجتی و بناتی^۲
 عتبد لاهل الحق غیر موات
 فقد آن للتسکاب و الهملات

بود این سوزش دل تا خداوند
 بود آن قبر از فرزند موسی
 ولی در قلب در دجان گدازی است
 اگر گویم زبان و لب بسوزد
 بود درد و مصیبت از قبوری
 همه از تشنگی بیناب گشند
 زسوز دل کنم با حق شکایت
 از آن نرسم که گریز قبر ایشان
 باین زودی خداتیم و عدیرا
 که بود آن بیعت روز سقیفه
 چو ایشان خشت اول کج نهادند
 از آن بازی که بادی کرد شیطان
 چو از حق پدر مانع شدند
 خلافترا عدول از جاش دادند

فرستد فائمه و شوبد زدل بار
 خدایا رشده امرش بهر کار
 که ننوانم کنم و منش پدیدار
 و گر پنهان بدل آتش فروزد
 که جنب کر بلا شد بین افهار
 برای دین حق از جان گذشتند
 که جام درد من گردیده سرشار
 نظر افتد مرا کردم پریشان
 کند مسئول بر اسباب ابتکار
 ز ایشان بدترین زشتی فجار
 که از سرچشمه شد این آبها تار
 باهل دین نه سرماندونه دستار
 همه فرزند او گشتی گرفتار
 به پیغمبر عجب پاداش دادند

۱- قال بقتوین لام یعنی دشمنم ۲- قصی: بعید ۳- کاشح: عدو

<p>شد آن بیعت ز غدر و فعل غدار بود حلال مشکلهای بسیار که حب من بود بر آل اطهار منم تسلیم و داغ ب نزد ابرار بیقرا حب ، ز نیکبهم بشمار منم محزون ایشان طول اعمار دهائی دادن از دست طلبکار بمظلومان شما بودید انصار و گرنه نزد من یار است اغیار بدون حبتان غبر است هسریار که با اهل حقش کین است و پیکار که در دل سوز و در قلم بود نثار توهم اشکی فشان و گریه کن زار</p>	<p>حق حیدر به بیعتها گرفتند ولایت حق آن کس چون پیمبر ملامت گر بگو تو هر چه خواهی زدم پیوند خود با حب ایشان خدایا دید عقلم تیز گردان بگرم بهر ایشان رغم دشمن شوم قربانتان عادت شمارا است کنید از هر خطر آزاد اقوام محبم هر که باشد با شما دوست کنم دوری ز فرزندان و عیالم کنم کنعان حب از هر معاند بود الآن آن ریزش اشک پس ایدیده بدل گو نو حسرت کن</p>
--	--

<p>وانی لا رجوالامن بعد وفاتی ارواح و اغدو دائم الحسرات و ایدبهم من فیئهم صفرات امیة اهل الکفر واللعنات^۱ و آل رسول الله منهنکات ونادی منادی الخیر بالصلوات و باللیل ابکیهم و بالصدوات و آل زیاد ربة الحجلات و آل زیاد آمنو السربات اکفاً عن الاوتار منقبضات تقطع نفسی اثرهم حسرات یقوم علی اسم الله والبرکات ویجزی علی النعماء والنعمات</p>	<p>لقد خفت فی الدنيا وابام سعیمها الم ترانی مذثلثون حجة اری فیئهم فی غیرهم متقسما و کیف اداوی من جوی بی و الجوی و آل زیاد فی الحریر مصونة سابکیهم ماذر فی الافق شارق و ما طلعت شمس و حان غروبها دبار رسول الله اصبحن بلقما و آل رسول الله یسبی حریمهم اذا وتر و امدوا الی و اتریمهم فلولالذی ارجوء فی البوم اوغد خروج امام لامحالة خارج یمیز فینا کل حق و باطل</p>
--	--

۱ - جوی ، سوزش دل ۲ - بلفع: زمین خراب بی چیز.

فیانفس طیبی ثم یانفس فایشری
ولا تجزعی من مدة الجورانی
فیارب عجل ما اوئل فیهم
فان قرب الرحمن من تلك عدتی
شفیت ولم اترك لنفسی غصة
فانی من الرحمن ارجو بحبهم
عسی الله ان یرناح للخلق انه
تقاصر نفسی دائماً عن جدالهم
فان قلت عرفاً انکروه یمنکر
احاول نقل الصم عن مستقرها
فحسبی منهم ان ابوء بنفة
فمن عارف لم ینتفع و معاند
کانک بالاضلاع قدضاق ذرعها

که در دنیا دلم همواره خائف
بودی سال من در هر شب و روز
ندیدم ساعتی امن و عدالت
همیشه بهره های آل یاسین
بسوزد دل نه بتوانم مداوی
دگر آل زیاد اندر حریرند
بکریم بهر شان تا هست انجم
بکریم تا که خورشید است تابان
دیار آل یاسین گشته خالی
بخون غلطان همه آل رسولند
حریم آل طاها در اسیری
بجای طوطیان جفندان نشسته
اگر مقتول گردد زال یاسین
اگر نی بود بر قائم امیدم

ندیدم امن از دست ستمکار
بحسرت دائماً هستم گرفتار
پس از مرگم مگر جویم زنجبار
نبوده دستشان بیل دست اغیار
که آل هند و هم کفار و فجار
ولی غارت شده اولاد اطهار
بکریم تاه وذن را بود جار
بکریم بهر شان صبح و شب تار
زیاد و آل او ساکن بهر دار
زیاد و آل او در حجله یار
زیاد و آل او ایمن بگلزار
بجای یوسفان گرگان خونخوار
نه خونخواهی ورا باشند انصار
ز غصه داده بودم جان به انداز

خروج قائمی حتم و یقین است
 جدا گرداند او حق را ز باطل
 بشارت بر تو پس خوشباش ایدل
 زدوران ستم بیتاب نباش
 خدایا زود آور آرزو را
 اگر نزدیک ما آری تو آندور
 شفا یابد دلم از سوز و از رنج
 اگر چه از خدا امید دارم
 بفردوس برین و حوض کوثر
 خدا شاید دهد بر خلق راحت
 زمردم از جمل آزرده جانم
 بشبهه حق بپوشانند ز انکار
 اگر احجار کوهی را کشم دوش
 بود آسانتر از نوشیدن غم
 بسا فهمیده او را نفع نبود
 ز سوز درد و غم شد سینه ام تنگ
 بخوان ای بر قعی اشعار دعبل

اگر زرداد دعبل را امامی
 مرا صدها کتابست و قصائد
 ندیدم يك تشکر فی عطائی
 اگر وی بود خائف از مقامات
 اگر وی گریه اش براهل دین است
 اگر ویرا حذر از دشمنان است
 اگر وی گفت رازش با امامی
 اگر اشعار وی طبق اصول است
 اگر سی سال ترسی داشت در خوف
 دوسی سال است گویم کردگارا

تشکر دید از صاحب مقامی
 که در آنها بیان گشته عقائد
 بجز ایراد و طعن ناروائی
 مرا خوفست از اهل خرافات
 مرا گریه برای اصل دین است
 مرا خوف و خطر از دوسنان است
 مرا امنی نباشد از مقامی
 هدف این مادحین را جمله بول است
 دوسی سال است ما را دل پراز خوف
 تو بر قائم رسان خود عمر ما را

مگر از عدل او امنی بینم
 الها برغم ورنجم گواهی
 الها من بسی هستم پشیمان
 در اینجا خسته جانم از بلا شد
 زمان ما زمان کفر و طغیان
 ز فضل خود مرا دادی تو اینین
 یکی زندان بود رنجور و بیمار
 در این پیری ندارم من انیسی
 مگر مارا کنی مشمول رحمت
 الاها برقمی را با بها کن
 و السلام علیکم
 الاقل السید ابوالفضل ابن الرضا (علامه برقمی)

تالیفات مؤلف کتاب که بچاپ رسیده

- ۱ - مرآت الآیات
- ۲ - کلمات قصار امام حسین (ع)
- ۳ - گنج گهر سخنان پیغمبر (ص)
- ۴ - گنج حقائق
- ۵ - رساله حقوق
- ۶ - عشق و عاشقی
- ۷ - حقیقة العرفان
- ۸ - التفتیش
- ۹ - فهرست عقائد عرفا و صوفیه
- ۱۰ - فهرست عقائد شیخیه
- ۱۱ - عقل و دین جلد - ۲۰۱
- ۱۲ - فهرست عقائد امامیه
- ۱۳ - خزینة جواهر
- ۱۴ - شعر و موسیقی
- ۱۵ - گلشن قدس
- ۱۶ - دلیل حکم محاسن
- ۱۷ - مثنوی منطقی
- ۱۸ - دعل و شعر او
- ۱۹ - اسلام دین کار و کوشش
- ۲۰ - گنج سخن

هر کس بخواهد برای ثواب و باقیات صالحات بطبع کتب فوق
 میادرت کند آزاد است

فتاوی مراجع تقلید و کتاب عقل و دین

فتاوی مراجع تقلید و مجتهدین آنستکه اصول دین تقلیدی نیست و هر کس باید بدلیل عقلی، یقین با اصول دین پیدا کند و گفته هر کسی را نپذیرد، اگر چه در این موضوع کتب استدلالی بسیاری بنام علم کلام نوشته اند ولی چنانچه شاید و باید خواننده را بی نیاز نکند زیرا بقلم روز و ساده و جامع تمام مسائل نیست و بسیاری از عقائد در آن کتابها روشن نشده اما کتاب عقل و دین بایرا همین علمی و منطقی هر عقیده ای را بیان کرده، میتواند گفت کمتر کتابی مانند آن جامع و کافی باشد که حق و باطل را ذکر و با خرافات مبارزه کند. الحق گوی سبقت را از دیگران ربوده، مطالعه آن بر هر خردمندی واجب و لازم است.

با دیگران بگوئید آئین حق پرستی

مگذار تا بمیرد در کفر و جهل و مستی

طالبین بکتاب فر و شبیهای معتبر تهران

و یا بتلفن ۵۱۳۱۹ مراجعه نمایند